

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

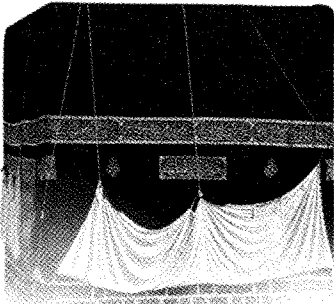
میقات

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی

سال یازدهم

شماره چهل و دوم

زمستان ۱۳۸۱



میقات

صاحب امتیاز:

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت
مدیر مسؤول: سیدعلی قاضی عسکر
زیر نظر: هیأت تحریریه

ویراستار: علی ورسه‌ای
طراح: کمال محمدی مجد (ملقن)
حروفچینی: مرکز تحقیقات حج
لیتوگرافی و چاپ: کوثر

آدرس: تهران - خیابان آزادی - نبش خوش
سازمان حج و زیارت - طبقه دوم - معاونت
آموزش و تحقیقات بعثه مقام معظم رهبری

آدرس اینترنت: www.Hadj.ir

آدرس پست الکترونیک: Beseh@Hadj.ir

یادآوری:

- مسؤلیت آراء و نظرات به عهده نویسندگان آن است.
- میقات، در ویرایش مطالب آزاد است.
- مقالات رسیده، بازگردانده نخواهد شد.

فهرست



اسرار و معارف حج

- ۶ قادر فاضلی رابطه انسان و خدا در دعای عرفه...
۳۵ سیدجواد ورعی ترسیم حاکمیت الهی در موسم حج

فقه حج

- ۴۸ حسین یزدی اصفهانی تحقیقی در مسأله رمی جمرات

تاریخ و رجال

- ۶۸ حسن السعید / اصغر قائدان مأموریت‌های مشکوک در سرزمین‌های مقدس (۲)
۸۸ محمد مهدی فیروز مهر مقایسه قصه ابراهیم علیه السلام در قرآن و تورات

اماکن و آثار

- ۱۱۲ سید محمد باقر نجفی موقعیت جغرافیایی غدیر خم
۱۲۴ حسن الجواهری / عباسعلی براتی ادنی الحِل
۱۴۲ طرجان یلماز / محمدرضا نعمتی پژوهشی درباره کعبه و اشیای هنری - تاریخی آن

گفتگو

- ۱۷۲ نشست یاریاست سازمان حج و زیارت

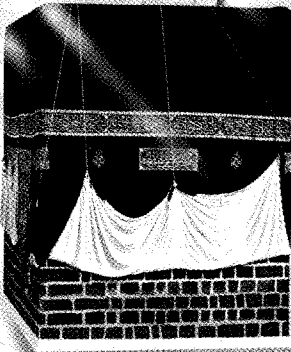
نقد و معرفی کتاب

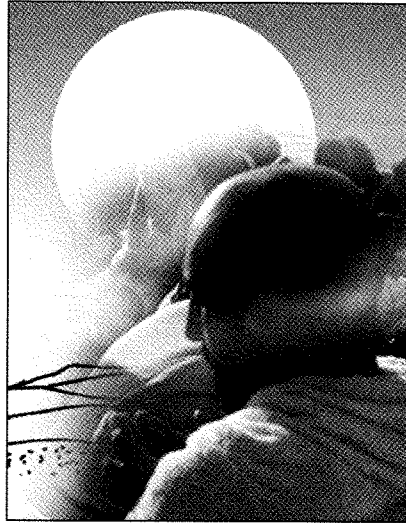
- ۱۸۴ سید جواد حسینی «شرح فرازهایی از دعای عرفه»

فاطرات

- ۱۹۶ سید محمود میرهندی اصفهانی شنیدنی‌ها، از خاطرات ۸۱ سفر حج و عمره

اسرار و معارف حج





رابطه انسان و خدا

در دعای عرفه

امام حسین و امام سجاد علیهما السلام

قادر فاضلی

اشاره:

آنچه در این شماره می‌آید، بررسی - رابطه انسان و خدا - در دعاهاى عرفه امام حسین و امام زین العابدین علیهما السلام است. از آنجا که پرداختن کامل و همه جانبه به این موضوع، موجب بسط مقال و منافی با ضیق مجال است، لذا تنها به بررسی چند موضوع اکتفا گردید که علاوه بر رعایت اختصار، مناسب با موضوع کلی ما؛ یعنی «عرفان عرفه» نیز می‌باشد.

در شماره‌های پیشین، موضوعات «شناخت خدا» و «تجلی در عرفه» تقریر شد و اکنون مسأله «رابطه انسان و خدا در دعای عرفه» تقدیم خوانندگان عزیز می‌گردد. امید است خداوند منان همه دوستانش را در عرفان ناب اسلامی که دعاهاى عرفه، دو چشمه از چشمه‌سارهای زلال آن است بهره‌مند گرداند. به خصوص در این ایام، که مصادف با ماه ذی‌حجه و ماه عرفه و عرفان و عروج ارواح به ملکوت و نزول ملکوت و روح به زمین است.

امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد:

أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ، أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ،
أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ، أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ، أَنْتَ الَّذِي وَقَفْتَ.

أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْزَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعْنَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَفْقَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ،
 أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ، أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ،
 أَنْتَ الَّذِي عَفَرْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَقْلَتَ، أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ،
 أَنْتَ الَّذِي أَعْنَتَ، أَنْتَ الَّذِي عَضَّدْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَبَدْتَ، أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ،
 أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ، أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ، تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ.
 فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَاصِبًا أَبَدًا، ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي
 فَاعْفِرْهَا لِي.

أَنَا الَّذِي آسَأْتُ، أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ، أَنَا الَّذِي ...

«تو آن خدایی که منت نهادی و نعمت دادی و احسان کردی؛ خدایی که جمال نمودی و برتری دادی و کامل ساختی و روزی رساندی و توفیق عطا کردی. تویی که بخشیدی و بی‌نیاز کردی و هدایت نمودی. تو آن خدایی که عیوب ما را پوشانندی و از گناهانمان در گذشتی. به همه ما امکان دادی و کمک کردی و یاری نمودی و شفا بخشیدی. برکت و علو در تو و از توست. پس حمد و سپاس همیشه مخصوص توست.

منم آن که خطا کردم و نادانی نمودم و غافل شدم و اشتباه کردم. منم آن که سهو کردم و راه خلاف پیمودم و پیمان شکستم.

من آنم که تو امر کردی و من عصیان. تو نهی کردی و من پرهیز نکردم. پاک پروردگارا! جز تو خدایی نیست و من از ظالمانم. بارالها! جز تو خدایی نیست و من از بخشش طلبانم.

پاک خدایا! جز تو خدایی نیست و من از خائفین هستم. تنها تو خدای پاک منی و من از امیدواران هستم. پاک خدایی که جز تو خدایی نیست و من از سائلین هستم. این ستایش من است که تقدیم داشتم و خلوص من به وحدانیت تو که یادآور شدم و گواهی من به نعمت‌های تو که شمارش کردم، با این که اذعان دارم که نتوانستم نعمت‌های غیرقابل شمارش تو را بشمارم.

بارالها! تو نزدیک‌ترین خواننده شده و سریع‌ترین اجابت کننده هستی. گرمی‌ترین بخشنده و وسعت‌بخش‌ترین بخشاینده و شنواترین شنونده. ای که در دنیا و آخرت رحمان و رحیمی. همانندی نداری تا از او سؤال شود و غیر از تو کسی نیست تا به او امید بسته شود.

خدایا! من در عین بی‌نیازی نیازمندم، چگونه در نیازمندی‌ام بی‌نیاز باشم؟!





الهی! من در داناایم، نادان هستم، پس چگونه در عین جهالتم نادان نباشم؟! ای خدا! همانا گوناگونی وجوه تدبیرات تو و سرعت فرا رسیدن قدر تو، بندگان عارفت را مانع شد که به یک عطای تو قانع و یک بلای تو مأیوس شوند. بارالها! از من جز آنچه که سزاوار ملامت است بر نیاید و از تو جز آنچه سزاوار کرم است بر نتابد.

خداوندا! مرا به حقایق اهل قرب متحقق فرما و به سلک اهل جذب متسلک نما. پروردگارا! مرا به تدبیر خودت از تدبیرم و به اختیارات از اختیارم بی‌نیاز گردان و از افتادن در ورطه اضطراب بازمان دار.

خداوندا! مرا از ذلت نفس خویش خارج ساز و از پلیدی شرک پاکم گردان. قبل از آن که مرگم فرا رسد، از تو یاری می‌طلبم، پس یاری‌ام کن. بر تو توکل دارم، پس تنهایم مگذار. از تو سؤال می‌کنم، پس ناامیدم مگردان و تنها به فضل تو راغب هستم، پس محرومم منما و بر در تو می‌ایستم، پس طردم مکن.

بارالها! رضای تو منزه از آن است که معلول علتی از خودت باشد تا چه رسد به این که معلول علتی از من باشد.

خدایا! ذات تو آنچنان بی‌نیاز است که حتی سودی از خودت به ذات نمی‌رسد تا چه رسد به این که نیازی به من داشته باشد و سودی از من به تو برسد.»

امام سجاده علیه السلام نیز عرض می‌کند:

اللَّهُمَّ وَ أَنَا عَبْدُكَ الَّذِي أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ قَبْلَ خَلْقِكَ لَهُ وَ بَعْدَ خَلْقِكَ إِيَّاهُ، فَجَعَلْتَهُ مِمَّنْ هَدَيْتَهُ لِدِينِكَ، وَ وَفَّقْتَهُ لِحَقِّكَ، وَ عَصَمْتَهُ بِحَبْلِكَ، وَ أَدَخَلْتَهُ فِي حِرْبِكَ، وَ أَرْشَدْتَهُ لِمَوْلَاةٍ أَوْلِيَانِكَ، وَ مُعَادَاةٍ أَعْدَائِكَ. ثُمَّ أَمَرْتَهُ فَلَمْ يَأْتُمْ، وَ زَجَرْتَهُ فَلَمْ يَنْزَجِرْ، وَ نَهَيْتَهُ عَنِ مَعْصِيَتِكَ، فَخَالَفَ أَمْرَكَ إِلَى نَهْيِكَ، لِأَمْعَانَدَةٍ لَكَ، وَ لَا اسْتِكْبَارًا عَلَيْكَ، بَلْ دَعَاهُ هَوَاهُ إِلَى مَا زَيَّلْتَهُ وَ إِلَى مَا حَذَرْتَهُ، وَ أَعَانَهُ عَلَى ذَلِكَ عَدُوُّكَ وَ عَدُوُّهُ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عَارِفًا بِوَعِيدِكَ، رَاجِيًا لِعَفْوِكَ، وَ اتِّقَاءً بِتَجَاوُزِكَ، وَ كَانَ أَحَقَّ عِبَادِكَ مَعَ مَا مَنَنْتَ عَلَيْهِ أَلَّا يَفْعَلَ. وَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ صَاحِرًا ذَلِيلًا خَاضِعًا خَاشِعًا خَائِفًا، مُعْتَرِفًا بِعَظِيمٍ مِنَ الذُّنُوبِ تَحَمَّلْتَهُ، وَ جَلِيلٍ مِنَ الْخَطَايَا اجْتَرَمْتَهُ...

«من آن بنده‌ای هستم که پیش آفرینشش به او نعمت دادی و بعد از آفریدنش



نیز بر نعمت افزودی و او را به دین خود هدایت نمودی و به حق خویش آگاه ساختی و به ریسمان خود، از افتادن در چاه گمراهی بازش داشتی و در حزب خود داخلش کردی و به دوستی دوستان و دشمنی دشمنان مفتخرش فرمودی. آنگاه به او امر کردی و اطاعت نکرد و نهی فرمودی و پرهیز ننمود. از این که به امرت روی نیاورد و از نهیت روی نگرداند، از روی دشمنی با تو و استکبار بر تو نبود بلکه هوای نفس او را به این سو کشید و دشمن تو و دشمن او نیز به کمک هوای نفس او شتافته و موجب اقدام وی بر گناه شده است. در حالی که به وعده و وعید تو آگاه بود و به عفو تو امیدوار و به بخشش ایمان داشت. البته حق این بود که چنین کسی سزاوارترین کسان برای پیروی از تو باشد و با این همه نعمت و منت که در حق وی روا داشتی نباید راه خلاف می پیماید.

اکنون ای خدا! من آنم که در مقابل تو حقیرانه و ذلیلانه و خاضعانه و خاشعانه و خائفانه ایستاده‌ام و به گناهان بزرگی که انجام داده‌ام و خطاهای سنگین و جرم‌های بزرگم اعتراف می‌کنم.

و از درهایی که خودت امر فرمودی به سوی تو آمدم و به وسیله تقرب به چیزی به تو تقرب جسته‌ام که جز از این راه کسی نمی‌تواند به تو نزدیک شود. و از تو سؤال کردم، سؤال کردن انسانی حقیر و ذلیل و فقیر و خائف مستجیر که به همراه ترس و تضرع و تَعَوُّذ و تَلَوُّذ است. نه از روی گردن‌فرازی و تکبری که مختص گردنکشان است و نه از جایگاه و الامقامان که مختص بعضی از اطاعت کنندگان است که از امیدشان به شفاعت کنندگان حاصل شده است. و من بعد از کمترین کمتران و خوارترین خواران و مانند یک ذره بی‌مقدار بلکه کمتر از آن هستم.

منم آن گناهکار اعتراف کننده و خطاکار لغزنده.

منم آن که در حق خودش جنایت کرده است.

منم آن کم‌حیا و گرفتار رنج‌های فراوان.

پاک از پلیدی گناه را بر من هدیه فرما و آرایش خطاها را از من دور نما و مرا بر نیت صالح و و سخن مورد رضایت خود و عمل نیک یاری کن و مرا متکی به حرکت و حرف خود منما؛ به طوری که از حرکت و حرف تو باز مانم و یادت را از یادم مبر و رغبت مرا به خودت بالاتر از رغبت همه راغبین فرما، که من تسلیم تو بوده، می‌دانم که حجت تو بر همگان تمام است و تو به برتری بخشش



سزاوارتری و به احسان عادت مندتری. تو اهل تقوی و مغفرتی و تنها تو به عفو سزاوارتر از انتقامی.

آنچه در این فرازها از دو امام همام نقل شد. اوصاف و احوالاتی است که میان خدا و بنده اش جاری است. در این عبارات، خداوند به صفاتی یاد می شود که مخصوص خداوندی او است. همچنین بنده خدا به صفات و حالاتی یاد می شود که لازمه انسانیت و مخلوقیت او است.

خداوند صاحب منت و نعمت و هدایت و مکنّت و نصرت و شفقت است. پیش از خلقت، نعمت را در حق مخلوقش تمام می کند و بعد از خلقت نیز راه را از چاه نشان داده و چراغ هدایت را پیش روی او روشن می کند. بیش از استحقاق می دهد و کمتر از استعداد می خواهد.

پیش از استحقاق بخشیده عطا دیده از ما جمله کفران و خطا

امام علیه السلام در دعای عرفه تابلویی از خداوند ترسیم کرده و صفات خداوندی را در آن نوشته است. و در برابر آن، تابلویی از انسان رسم نموده و صفات و احوال وی را نیز در آن آورده است که این دو تابلو اسماً و رسماً و ظاهراً و باطناً مقابل هم هستند؛ برای مثال، به چند نمونه از آن هادر ذیل اشاره می کنیم و صفات معبود و عابد را مقابل هم می نویسیم.

صفات خدا	صفات بنده خدا
عالم	جاهل
قوی	ضعیف
غفور	مذنب
رازق	مرزوق
شافی	مریض
ستار	عریان
ناصر	منصور
توّاب	تائب
مجیر	مستجیر



صفات بنده خدا

- حامد
- فقیر
- منعم
- محسن الیه
- مستجاب
- مرحوم
- ذلیل
- مسیء
- حقیر

صفات خدا

- محمود
- غنی
- منعم
- محسن
- مجیب
- رحمان - رحیم
- عزیز
- محسن
- عظیم

در این دعا، هر دو امام همام ارتباط انسان با خدا را از ابعاد مختلف بیان کرده اند که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱ - ارتباط عابد و معبود

یکی از افتخارات انسان این است که خداوند او را به بندگی خود بپذیرد و از دایره سرکشان و طاغیان و گمراهان بیرون آورد.

هر کس به این مقام رسد به نعمتی عظیم نائل شده است. از دیدگاه امام، جز به اراده خداوند صاحب منت میسر نیست. به همین جهت او را سزد که بر ما منت نهد؛ زیرا هیچ کاری ارزش آن را ندارد که آدمی به زیر بار منت رود، جز آن نعمتی که فقط در حیطة قدرت خداوندی قرار دارد. یکی از آن‌ها نعمت خلقت و هستی بخشیدن است. همه چیز در پرتو هستی معنا و ارزش پیدا می‌کند، خود هستی نعمتی است از سوی خالق هستی که به عدم، لذت هستی بخشیده است.

تو وجود مطلقى فانى نما
عاشق خود کرده بودى نیست را

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما
لذت هستی نمودی نیست را

لذت انعام خود را وا بگیر نقل و باده جام خود را وا بگیر
 ور بگیری کیت جستجو کند؟ نقش با نقاش چون نیرو کند؟^۲

تنها کسی که می تواند نعمت بدون استحقاق بخشد، خدای منان است؛ زیرا او قبل از خلقت، نعمت می دهد؛ یعنی عدم را لباس وجود پوشانده می عشق در دل مخلوق جوشانده است.

امام سجاد علیه السلام عرضه می دارد:

«من آن بنده تو هستم که پیش از آفریدنش، به او انعام کردی و آفریدی و بعد از خلقت نیز انعام فرمودی و راه هدایت نمودی. به جمال خود دلش ربودی و به حق دلبنده ساختی و به طناب هدایت از ضلالت بازداشتی.»

امام حسین علیه السلام نیز عرض می کند:

«تو آن خدایی که منت نهادی و نعمت رساندی. نیکی خواستی و به زیبایی آراستی. برتری دادی و کامل نمودی.»

۲- ارتباط امر و مأمور

آمریت سزاوار کسی است که خالقیت سزای او است؛ زیرا صلاح و فساد مخلوق را خالق می داند. از این روی تنها او را سزد که امر و نهی کند و عبد را لایق است که به امر و نهی معبود توجه نماید.

تو را سزد که خدایی، نه جسم را و نه جان را

تو را سزد که خود آیی، نه جسم را و نه جان را

تویی تویی که تویی و منی و مایی و اویی

منی نشاید و مایی، نه جسم را و نه جان را^۳

لیکن غفلت و جهل و اقتضاهای هوای نفس، گاهی عبد را به عصیان می کشد و بند بندگی را می برد و آدمی را زمانی از مقصد دور می سازد و به غیر یار می پردازد.

در این صورت چشم حقیقت بین انسان کم سو شده و گوشش سنگین می گردد و



ساز مخالفت می نوازد و یار از یاد می برد و در مرتع شیطان می چرد. زبان حال چنین مأمور غیر معذوری از زبان امام حسین علیه السلام چنین است:

«منم آن که خطا کرد و جاهل و غافل شد، آن که اشتباه کرد و خلف وعده نمود و پیمان شکست. خدای من! به من امر کردی و عصیان کردم، نهی نمودی و مرتکب شدم.»

در دعا‌های امام سجاده علیه السلام نیز می خوانیم:

«من آنم که امر کردی و اطاعت نکرد. دور باش گفתי و دوری نگزید. از گناه نهی اش کردی ولی با تو مخالفت نمود.»

اما فرقی که بنده گناهکار با طاغی گناهکار دارد این است که طاغی از روی دشمنی طغیان می کند اما بنده از روی اعتماد به دوستی. کافر در گناه تعمد دارد و مؤمن تغافل و تساهل. بنده در حین گناه نیز خدایش را دوست دارد و با شرمندگی تن به ذلت گناه می دهد. به همین جهت وقتی آتش خشم و شهوت او فروکش کند و عقل و وجدانش از بند شیطان آزاد شوند، بی درنگ پشیمان شده، توبه می کند. حال چنین انسانی، از زبان امام سجاده علیه السلام چنین است:

«مخالفت من از روی استکبار و دشمنی با تو نبود، بلکه هوای نفس بدان سو سوق داد و شیطان که دشمن تو و دشمن من است، در این راه به هوای نفس کمک کرد.»

وقتی انسان به خود می آید، خدایش را می ستاید و سر توبه به آستان او می ساید و می گوید:

«پاک پروردگارا! جز تو خدایی نیست و من به خودم ظلم کرده‌ام و اکنون از تو طلب بخشش دارم. به تو امیدوارم و چشم طمع به درگاه تو دارم.»

پس کجا زارد کجا نالد لثیم	گر تو نپذیری به جز نیک ای کریم
سر کجا بنهد ظلوم شرمسار	جز به درگاه تو ای آمرزگار
لطف شه جان را جنایت جو کند	زانک او هر زشت را نیکو کند ^۴



۳- رابطه سائل و مسؤل

سؤال دو گونه است؛ سؤال به زبان تکوین و سؤال به زبان تشریح. همه موجودات به زبان تکوین، دم به دم از خدا سؤال و خواهش دارند و خدا نیز هر لحظه به خواسته آنان پاسخ می دهد.

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۵

«هر آنچه در آسمان ها و زمین است از او می خواهند و او نیز هر روز در کار جدیدی است.»



زبان استعداد و تکوین هر موجودی از خدا حیات می طلبد و خداوند حی، هر لحظه حیات آن ها را می دهد. مراد از روز در آیه شریفه، هر جزئی از اجزای روز است که از آن به «لحظه» و «آن»، تعبیر می شود. مولوی این آیه شریفه را بسیار زیبا به شعر در آورده و گفته است:

مر ورا بی کار و بی فعلی مدان	﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ بخوان
کوسه لشکر را کند این سو روان	کمترین کاریش به هر روز است آن
بهر آن تا در رحم روید نبات	لشکری ز اصلاب سوی امهات
تا ز نر و ماده پر گردد جهان	لشکری ز ارحام سوی خاکدان
تا که بیند هر کسی حسن عمل	لشکری از خاک زان سوی اجل
آنچه از حق سوی جانها می رسد	باز بی شک بیش از اینها می رسد
و آنچه از دلها به گلها می رسد	آنچه از جانها به دلها می رسد
از پی آن گفت ذکرى للبشر ^۶	این است لشکرهای حق بی حد و مر

اسرار و معارف حقیق

این ها سؤال به زبان تکوین و فطرت بود، اما سؤال به زبان تشریح و زبان انسانی عبارت است از آنچه ما آن را به گفتار آورده و بیان می کنیم.

انسان علاوه بر این که سؤال به زبان تکوین دارد، از این سؤال نیز بهره مند است. آدمی با هر زبانی و هر زمانی می تواند از خدای خود پرسد و پاسخ دریافت کند؛ زیرا خداوند خیر المسؤلین است. بهترین کسی که می توان از او بهترین چیزها را درخواست

کرد؛ زیرا او قدرت مطلق داشته و بر انجام هر خواسته‌ای قادر است.

امام حسین علیه السلام در این دعا خداوند را چنین می‌خواند:

«بارالها! تو نزدیک‌ترین کسی هستی که خوانده شود و زودترین اجابت کننده‌ای و شنونده‌ترین شنونده سؤال کنندگانی. هیچ مسؤول (سؤال شونده‌ای) همانند تو نیست.»

امام سجاده علیه السلام نیز عرضه می‌دارد:

«الهی من از تو سؤال می‌کنم سؤال یک انسان حقیر و ذلیل و فقیر، ترسان و امیدوار، کمترین کمترین‌ها و پست‌ترین پست‌ترین‌ها...»

خیر المسؤول بودن خدا باعث شده است که هرکس به هر زبانی و هر زمانی بتواند او را بخواند.

هر که خواهد گویا و هر چه خواهد گو بگو

کبر و ناز و حاجب و دربان بدین درگاه نیست
حافظ

امام حسین علیه السلام در اوایل دعای عرفه عرضه می‌دارد:

«بارالها! اگر خواندمت، اجابت کردی و اگر چیزی خواستم عطا و عنایت کردی و اگر اطاعتت کردم شکر آن بجا آوردی و اگر شکر نعمت کردم بر نعمت افزودی.»

۴ - رابطه غنی و فقیر

خداوندی خدا اقتضا می‌کند که غنی مطلق باشد؛ زیرا هر چه غیر اوست فقیر است.

﴿أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾^۷

«شما فقیران در درگاه خداييد و تنها خداوند بي‌نياز ستوده است.»

فقر فراگیر در جهان، لازمه اش غنای فراگیر است تا فقرا خود را بی‌پشتوانه ندانند و ناامید نگردند. آدمی هر قدر غنی باشد باز فقیر است تا چه رسد به این که فقیر نیز باشد.





همه استعدادها و توانمندی‌های انسان و سایر موجودات در پرتو خورشید هستی معنا پیدا می‌کند، که هستی هر موجودی به لطف و کرم هستی بخش واحد؛ یعنی خداوند حیّ قادر است.

باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست^۸

حروف و خطوط هستی از اول به نام او مسجّل شده و همه رمیده‌ها و آرمیده‌ها آفریده اویند و دست تمنّایشان به سوی آفریدگارشان است.

ای هیچ خطی نگشته ز اول
ای هست کن اساس هستی
بی حجّت نام تو مسجّل
کوته ز درت دراز دستی
در کن فیکون تو آفریده^۹
ای هر چه رمیده و آرمیده

هستی از او پیدا شده و خاک ضعیف به قدرت او توانا شده و جاهل به علم او دانا گردیده است. هر چه هست از اوست و محتاج به اوست. اما او غنی علی الاطلاق است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده
زیر نشین علمت کاینات
خاک ضعیف از تو توانا شده
ما به تو قائم چو تو قائم به ذات
هستی تو صورت پیوند نی
تو به کس و کس به تو مانند نی^{۱۰}

امام حسین علیه السلام در این خصوص عرضه می‌دارد:

«خدایا! من در اوج بی‌نیازی، نیازمند به توام، پس چگونه در نهایت فقر محتاج تو نباشم؟! بارالها! من در نهایت دانشمندی، جاهلم، پس چگونه در عین جهالت خویش جاهل نباشم؟!»

امام سجاد علیه السلام نیز عرض می‌کند:

«خدایا! من از تو خواهش می‌کنم؛ خواهش انسان حقیر و ذلیل و فقیر بی‌چیز.»
بنابراین، همه باید بدانیم که هر چه داریم از اوست و هر چه نداریم کلیدش به دست اوست. همه هیچ‌اند و هر چه هست اوست و توجه به غیر او نه نکوست.
حال که ما فقیر تمام هستیم و او غنی تمام، بهتر است که حریم خود را با خدا

محفوظ بداریم و همهٔ امور را به او بسپاریم و اندوه کن فیکون در دل نداریم؛ زیرا:
 بنده را با این کن و با آن چه کار امر امر توست ای پروردگار
 زیرا او خویش را صاحب چیزی نمی‌داند تا به خود اجازه دهد که در مورد چیزی
 اظهار نظر کند.

گر به ساحل شکنند یا که به دریا فکند

ناخدایی است که هم کشتی و هم صر صر از اوست

بنده وقتی خود را متکی به خدای قادر مطلق می‌داند که حاضر و ناظر است و همه
 چیز را از سوی او بداند که «كُلُّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا»^{۱۱} آدمی اگر مالک همهٔ هستی شود باز فقیر
 است؛ زیرا خودش و هر چه دارد همه آفریدهٔ دیگری هستند و برای استفاده کردن از
 دارایی‌های خود، هر لحظه نیازمند به حیات است و حیات در اختیار حضرت مالک
 الموت و الحیات است. بدین سبب امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد: «إِلَهِي أَنَا الْفَقِيرُ فِي
 غِنَايَ فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي». در واقع عرفان حقیقی دریافت حقیقت خویش
 است که این حقیقت جز فقر چیزی نیست. هر چه را خارج از فقر بدانی، وسیلهٔ استدراج
 و ضلالت تو خواهد شد.

در این هر چیز کان جز باب فقر است

همه اسباب استدراج و مکر است^{۱۲}

دامنهٔ این فقر فراتر از انسان است؛ یعنی هر چه نقش هستی یافته است، لباس فقر بر
 اندامش بافته است.

فقر در جوهرهٔ جهان بوده بلکه جوهر جهان است. آن‌که مقام فقر را می‌فهمد، به
 جوهر وجودش پی برده است و به قول مولانا جلال‌الدین رومی:

الْجَوْهَرُ فَقْرٌ وَ سِوَى الْفَقْرِ عَرَضٌ الْفَقْرُ شِفَاءٌ وَ سِوَى الْفَقْرِ مَرَضٌ
 الْعَالَمُ كُلُّهُ خُدَاعٌ وَ غُرُورٌ وَ الْفَقْرُ مِنْ الْعَالَمِ كَنْزٌ وَ عَرَضٌ

این فقر، فقر توحیدی و عرفانی است که محصولش استغنائی توحیدی است؛ زیرا
 انسان وقتی همه را فقیر و محتاج حضرت بی‌نیاز و قادر مطلق دید، دیگر جز خدا به سوی



کسی دست دراز نمی‌کند.

پس تفاوت است میان فقر عرفانی و فقر اجتماعی. فقر عرفانی عین بی‌نیازی از نیازمندان است، اما فقر اجتماعی، نیازمندی به نیازمندان است.

فقر عرفانی سرشار از عزّت و آبروست.

فقر اجتماعی، فاقد عزّت و آبروست.

فقر عرفانی، بی‌نیازی از همه و نیازمندی به خدای همه است.

فقر اجتماعی، غفلت از خدا و وابسته شدن به غیر خداست.

فقر عرفانی، پادشاهان را به گدایی کوی خود می‌خواند.

فقر اجتماعی، به گدایی به در پادشاهان می‌رود.

و به قول شهریار:



که برد به پادشاهان ز من گدا پیامی

که به کوی می‌فروشان دو هزار جم به جامی

و به قول حافظ:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

توکل انسان فقیر فقط به خداوند قادر است؛ زیرا می‌داند که هرکس به خدا توکل کند، خدا او را کفایت خواهد کرد؛ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^{۱۳}.

و چون هیچ حول و قوه‌ای نیست مگر این که از سوی خدا است؛ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»، بنابراین، هیچ تکیه‌گاهی جز فضل و کرم الهی نیست. از این رو امام زین‌العابدین (علیه السلام) عرضه می‌دارد:

«وَلَا تَكْلِنِي إِلَىٰ حَوْلِي وَ قُوَّتِي دُونَ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ».

«و مرا به حول و قوه‌ای متکی مساز و تنها حول و قوه خود را تکیه‌گاه من قرار ده.»

گویند که ناصرالدین شاه از مرحوم ملا هادی سبزواری معنای شعر زیر را پرسید که مولوی گفته است:

ما عدم‌هایم هستی‌ها نما تو وجود مطلق فانی نما

ما همه شیران ولی شیران عَلم
حمله مان پسیدا و ناپیدا است باد
حمله مان از باد باشد دم به دم
جان فدای آن چه ناپیدا است باد

جناب ملا هادی فرمود: یعنی چه؟ یعنی: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

مرحوم اقبال لاهوری از فقری که در دعای عرفه آمده، تعبیر به «فقر قرآنی» کرده و برای آن، مختصاتی بیان نموده است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌شود:

- فقر قرآنی، ضعف و ناتوانی نیست. بلکه قدرتمندی، متکی به قدرت مطلق یعنی خداوند متعال است.

- فقر قرآنی، شیری و شاهنشاهی است، نه روباهی و ناتوانی.

- فقر قرآنی، اختلاط ذکر با فکر است. انسان فقیر در پرتو فکر و ذکر زندگی می‌کند نه غفلت و احساس.

جز به قرآن ضیغمی روباهی است فقر قرآن اصل شاهنشاهی است
فقر قرآن اختلاط ذکر و فکر فکر را کامل ندیدم جز به ذکر^{۱۴}

بعضی از ساده‌نگران فرقه‌های صوفی، فقر را به معنای لغوی آن گرفته و آن را مساوی با بی‌چیزی، عربیانی و دربه‌دری دانسته‌اند، در حالی که مراد از فقر، همانطور که گفته شد، فهم رابطه خود با خدا و ادراک نسبت و وابستگی مخلوق به خالق است. فقر یعنی احساس بی‌نیازی از آنچه که انسان را به خود وابسته می‌کند و از خدا دور می‌سازد.

- فقر قرآنی، سلطنت کردن بر همه چیز و خود را بزرگ‌تر از همه چیز دیدن در سایه عظمت الهی است.

فقر جوع و رقص و عربیانی کجاست فقر سلطانی است و رهبانی کجاست^{۱۵}

- فقر قرآنی، وارث حسین بودن و جین بر در غیر خدا نسودن است.

از نگاه خواجۀ بدر و حنین فقر سلطان وارث جذب حسین^{۱۶}

- فقر قرآنی، نان شعیر خوردن و در خیر گشودن است.

- فقر قرآنی، سنجیدن کار خویش و پیچیدن در ردای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است.

فقر کار خویش را سنجیدن است بر دو حرف «لا» «اله» پیچیدن است





فقر خبیر گیر با نان شعیر بسته‌ای فتراک او سلطان و میر^{۱۷}

- فقر قرآنی، فقرج در ملک الهی و تسلط بر همه چیز آن و نیز تسلیم خدا بودن است.

- فقر قرآنی، از شیشه انسان الماس انسانیت تراشیدن است.

- فقر قرآنی، خود را بزرگ تر از عالم دیدن و همه چیز را پایین تر از آدم دیدن است.

- فقر قرآنی، شیخون زدن به فرشتگان و آن را واله مقام انسان نمودن است.

- فقر قرآنی، در افتادن فقیر با سلاطین جور و انداختن لرزه بر اندام آن‌هاست.

فقر، ذوق و شوق و تسلیم و رضا است	ما امینیم این متاع مصطفی است
فقر بر کرب و بیان شبخون زند	بر نوامیس جهان شبخون زند
بر مقام دیگر اندازد تو را	از زجاج الماس می‌سازد تو را
برگ و ساز او ز قرآن عظیم	مرد درویشی ننگجد در گلیم
با سلاطین در فتد مرد فقیر	از شکوه بوریا لرزد سریر ^{۱۸}

انسان قرآنی فقرش، فقر قرآنی است. بنابراین، مؤمن زندگی‌اش بر اساس قوانین قرآنی تنظیم می‌گردد و به بهانه درویشی و فقیری از جهاد و تلاش فرار نمی‌کند و شانه از زیر بار امور اجتماعی خالی نمی‌کند.

مؤمن می‌خواهد بر همه زمین حکمران گردد؛ زیرا اعتقاد دارد که خدا هر آنچه در زمین است را برای بندگانش آفریده است.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾^{۱۹}

اما می‌داند که زمین برای انسان آفریده شده است، نه انسان برای زمین. مؤمن در اوج سلطنت، خود را فقیر و در پیشگاه حق حقیر می‌داند.

در مقابل فقر قرآنی و ایمانی، فقر کفر و کافری است که در حدیثی از پیامبر ﷺ نیز آمده است: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا»^{۲۰}.

فقر کفر و کافر، خلوت‌گزینی و عزلت‌نشینی و دور از نعمات دنیوی است.

فقر کفر و کافر، نوعی خودکشی و سوختن در فراق یار است.

فقر کفر و کافر، عریانی و بی چیزی است.

در مقابل، فقر ایمانی از خود به خدا رسیدن و خدا گونه شدن است.

فقر ایمانی، هستی را رام خود کردن و لرزه بر تن بر و بحر انداختن است.

فقر ایمانی، تکبیر حسین گفتن و فتح بدر و حنین کردن است.



فقر مؤمن چیست؟ تسخیر جهات	بنده از تأثیر او مولا صفات
فقر کافر خلوت دشت و در است	فقر مؤمن لرزه بحر و بر است
زندگی آن را سکون غار و کوه	زندگی این را ز مرگ با شکوه
آن خدا را جستن از ترک بدن	این خودی را چون چراغ افروختن
فقر چون عریان شود زیر سپهر	از نهیب او بلرزد ماه و مهر
فقر عریان گرمی بدر و حنین	فقر عریان بانگ تکبیر حسین ^{۲۱}

با چنین فهمی از فقر، می فهمیم که چرا امام حسین علیه السلام فقر را وسیلهٔ توسل و تقرب به خدا قرار داده و در دعای عرفه عرضه داشته است:

«أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِفَقْرِي إِلَيْكَ وَ كَيْفَ أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمَا هُوَ مَحَالٌ أَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ».

«من به واسطهٔ فقرم به تو توسل می جویم و چگونه به چیزی توسل جویم که آن بر تو راه ندارد.»

زیرا خداوند غنای مطلق است و فقر به بارگاه او راه ندارد و ما به وسیلهٔ ناداری به دارای دادار متوسل می شویم.

۵ - رابطهٔ توکل و استغناى بنده به خدا

یکی از نشانه‌های صداقتِ عابد با معبود و عاشق با معشوق این است که عابد اختیار خود را به دست معبود دهد و زمام امورش را تسلیم معشوق نماید.

من اختیار خود را تسلیم عشق کردم همچون زمام اشتر بر دست ساریبانان



اینان راضی به قضای الهی بوده و پروردگار عالم را صاحب اختیار خود می دانند و از اختیار خود می کاهند و تنها به بارگاه معبود می نالند و همه چیز را از او می خواهند و به بندگی و بی اختیاری خویش می بالند.

بدین جهت حضرت امام حسین علیه السلام از خدا می خواهد که او را از تدبیر خود غنی سازد و جز به تدبیر خداوندی نپردازد. این غنا و بی نیازی محصول فقر بندگی است؛ فقری که موجب فخر انسان است.

«إِلَهِي أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي».

«خداایا! مرا با تکیه بر تدبیرت از تدبیر خودم بی نیاز گردان و به اختیارت از اختیارم غنی کن.»

افکن این تدبیر خود را پیش دوست گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست
کار آن دارد که حق افراشته است آخر آن روید که اول کاشته است
هرچه کاری از برای او بکار چون اسیر دوستی ای دوستدار^{۲۲}

این اعتقاد نظری نتیجه اش در میدان توحید عملی چنین آشکار می شود که روز عاشورا عزیزترین کسان خود را در راه خدا قربانی کرده و خون مبارکش را با دستانش به آسمان می پاشد و می گوید:

«إِلَهِي رَضِي بِرِضَاكَ مُطِيعاً لِأَمْرِ قَضَاكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ»

«خداوندا! راضی به رضای تو و مطیع قضای تو هستم. جز تو معبودی را نمی شناسم.»

اینگونه توکل و تسلیم، به انسان استغنا می دهد؛ استغنائی که آدمی را از غیر خدا بی نیاز کرده و به قول اقبال لاهوری؛ رنگ حق پوشیدن و رنگ غیر حق از لباس خود شوییدن است.

البته این مقام به راحتی رام کسی نمی شود، تا انسان راضی به قضای حق و مرضی او نشود به استغنا نمی رسد؛ زیرا:

بی نیازی نازها دارد بسی ناز او اندازها دارد بسی
بی نیازی رنگ حق پوشیدن است رنگ غیر از پیرهن شوییدن است^{۲۳}

آن‌که به خدا توکل دارد، از ترس بیگانه است؛ زیرا با داشتن حافظی چون خدا، ترس برای او بی معنی می‌شود. با توکل به خدا خرقة «لَا تَحْزَنُوا» در بر کرده و تاج «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» بر سر نهاده و بر غیر خدا وقعی نهاده است.

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾ ۲۴

خرقة «لَا تَحْزَنُوا» اندر برش «أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» تاجی بر سرش ۲۵

آن‌ان‌که به خدا توکل ندارند، بی‌نیازی خود را به دست آوردن مال و مقام دنیایی می‌دانند و گمان می‌کنند که مالشان حافظ جانشان است.

﴿يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ﴾ ۲۶ ، غافل از این‌که مالشان قاتل جانشان است؛ زیرا از جان مایه می‌گذارند تا به مال برسند. از فکر و ذکر شب و روزشان خرج می‌کنند تا به مالی برسند. در حالی‌که انسان متوکل، خود را بی‌نیاز از این امور می‌داند؛ چون یقین دارد که «نیم نانی می‌رسد تا نیم جانی در تن است» زیرا خالقِ عالم را رازقِ عالم نیز می‌داند و با وجود خداوند، عارش می‌آید که به غیر او روی کند.

چون علی در ساز با نان شعیر	گردن مرحب شکن خیبر بگیر
منت از اهل کرم بردن چرا	نستر «لا» و «نعم» خوردن چرا
رزق خود را از کف دونان مگیر	یوسف استی خویش را ارزان مگیر
گر چه باشی مور هم بی‌بال و پر	حاجتی پیش سلیمانی مبر ۲۷

به تو نیازی ندارم، خدا هم به نیازم آگاه است.

به هر نفس که بر آری جهان دگرگون کن	درین رباط کهن، صورت زمانه گذر
اگر عنان تو جبریل و حور می‌گیرند	کرشمه بر دلشان ریز و دلبرانه گذر ۲۸

بدین جهت بهترین بی‌نیازی، غنای نفس است که امام علیه السلام از خداوند سبحان چنین طلب می‌کند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي»؛ «بارالها! بی‌نیازی مرا در نفسم قرار ده.»

انسان چون به خداوند عزیز و غنی مرتبط است، می‌تواند عزیز و غنی باشد؛ زیرا:



اندازه معشوق بود عزت عاشق ای عاشق بیچاره بین تا ز چه تیری
زیبایی پروانه به اندازه شمع است آخر نه که پروانه این شمع منیری؟! ۲۹

بنابراین، آن که خود را در محضر غنی مطلق می بیند، با این که در عالم فقر و در میان فقرا زندگی می کند خود را به جهت ارتباطش با خداوند عزیز و غنی، عزیز و غنی می یابد. بدین جهت امام حسین علیه السلام در نیایش عرفه عرض می کند:

«أَمْ كَيْفَ لَا أَسْتَعِزُّ وَ إِلَيْكَ نَسَبْتَنِي إِلَهِي كَيْفَ لَا أَتَقَرُّ وَ أَنْتَ الَّذِي فِي الْفُقَرَاءِ أَقَمْتَنِي أَمْ كَيْفَ أَتَقَرُّ وَ أَنْتَ الَّذِي بِجُودِكَ أَغْنَيْتَنِي».

«بارها! چگونه عزیز نباشم در حالی که تو مرا به خود نسبت دادی و چگونه فقیر نباشم در حالی که تو مرا در میان فقرا قرار دادی. و چگونه خود را فقیر بدانم حال آن که به واسطه جود و کرمت مرا غنی ساخته ای.»

غناى حقیقی وقتی حاصل می شود که آدمی حقیقت خویش را دریابد و به ارتباط میان خود و خدای بی نیاز آگاه گردد و او را حافظ و ناظر خویش بداند. در این صورت به مقام اطمینان نفس می رسد که نفس مطمئنه نفس مستغنیه نیز هست. آدمی در این حال، نه تنها از دیگران بی نیاز می شود که به ملائکه نیز ناز کرده و نوای بی نیازی خود را ساز می کند و ابراهیم خلیل می شود که به جبرئیل می گوید: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا، حَسْبِي اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ».

۶ - رابطه عصیان و غفران

«إِلَهِي أَمَرْتَنِي فَعَصَيْتُكَ وَ نَهَيْتَنِي فَأَزْتَكَبْتُ نَهْيَكَ...»
«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الْمُسْتَغْفِرِينَ».

او امر می کند و ما عصیان. لطف می کند و ما کفران. این همه ناشایسته ها چگونه می شود جبران؟ جز پناه گرفتن در خانه غفران.

او چون غافر است ما مستغفریم. چون ناصر است ما مستنصریم. اقرار می کنیم که ظالمیم و به عفو بی متتهای او عالمیم.



همانطور که عطایش بی حساب است^{۳۰} گذشت از خطایش نیز بی حساب است^{۳۱} که عطا از او و خطا از ماست.

با توجه به این مسائل است که امام زین العابدین علیه السلام عرضه می دارد:

«من آن بنده‌ای هستم که او را از معصیت نهی کردی اما مخالف نهی تو رفتار کرد... اما امیدوار عفو تو بود و به گذشت تو ایمان داشت و اکنون خاضعانه و ذلیلانه و خاشعانه و خائفانه در پیشگاه تو ایستاده و به گناهان خود اعتراف می کند.»

انسان مؤمن همیشه دل به عفو الهی بسته است؛ زیرا وقتی دریای عفو الهی به جوش آید، همه کرده‌ها و ناکرده‌ها را می شوید و انسان را از لوث گناه پاک می سازد و به لطف خود می نوازد. از این رو همیشه زبان حالش این است که:

ماییم به عفو تو تویی کرده و ز طاعت و معصیت تبری کرده
آنجا که عنایت تو باشد، باشد ناکرده چون کرده، کرده چون ناکرده

ابن سینا

عفو غفران الهی آنقدر زیاد است که مدام در پی بنده عاصی است تا او را در خود پیچد.

تشنه به جوی آب و خود تشنه تشنه است آب

گدا خدا خدا کند، خدا گدا گدا کند

علامه حسن زاده آملی

آنان که عفو می کنند، لذت عفو و غفران الهی را چشیده اند و گلی از باغ رحمت چیده اند و بهتر از آن ندیده اند. آنان که در زندگی فردی و اجتماعی خود لحظاتی در کنار دریای مغفرت و رحمت نشسته اند و جام هایی از سیل عظیم بخشش الهی برداشته و به کام خود برده اند و از سفره بی کران الهی خورده اند. آن که می بخشد، بخشیده شده است و بخشندگی اش چون قطره ای است از سیل بخشندگی الهی.

عفو خلقان همچو جو و همچو سیل هم بدان دریای خود تا زند خیل
عفوها هر شب از این دل پارها چون کبوتر سوی تو آید شها





بازشان وقت سحر پَران کنی یا به شب محبوس این ابدان کنی^{۳۲}

اگر بنده عاصی هر از چندگاهی مرتکب عصیان می شود و پرده عصمت می درد، از مرتع شیطان می چرد و مصالح ابلیس می خرد، نه از روی دشمنی و استکبار است که امام زین العابدین علیه السلام عرض کرد:

«لَا مُعَانَدَةَ لَكَ، وَلَا اسْتِكْبَارًا عَلَيْكَ».

بلکه به چشم امید به غفران بی پایان خداوند جهان داشته و برای لحظاتی عَلمِ معصیت برافراشته، نهال نفس در مزرعه شیطان کاشته است. غفلت و گستاخی بنده شرمند از وفور عفو خداوند عفو و غفور است.

از غفوری تو غفران چشم سیر	روبهان بر شیر از غفو تو چیر
جز که عفو تو کرا دارد سند	هر که با امر تو بی باکی کند
غفلت و گستاخی این مجرمان	از وفور عفو توست ای عفلان...
عضوهای جمله عالم ذره ای	عکس عفوت ای ز تو هر بهره ای
عضوها گفته ثنای عفو تو	نیست کفوش «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا»...
عفو کن زین مجرمان تن پرست	عفو از دریای عفو اولی تر است ^{۳۳}

۷- راضی و مرضی

رابطه دیگر میان انسان و خدا، رضایت آدمی از معبود خویش است؛ زیرا انسان هیچگونه حقی بر خداوند ندارد تا خود را طلبکار و ذی حق بداند. آنچه خدا به انسان داده، لطف و کرم خودش اقتضا کرده و آنچه نداده مشیت و عدالت او صلاح ندیده است.

انسان باید به تعداد تک تک اعضا و جوارح و لحظه های زندگی اش خدا را شاکر و از او راضی باشد، بلکه به تعداد ذرات موجودی که با زندگی انسان در ارتباط بوده و مستقیم یا غیر مستقیم در خدمت اویند.

بنابراین، انسان حق شناس راهی برای نارضایتی از خداوند متعال ندارد. از طرفی باید ضمن راضی بودن از مرضی او نیز باشد؛ یعنی مورد رضایت پروردگار واقع شده و او

را از خود راضی نماید.

رضایت الهی در پیروی از احکام اوست. ایمان آوردن به فرستادگان خدا و پیروی از فرامین رسولان الهی و کتب سماوی در حدّ توان فردی موجب رضایت الهی است. البته این مسأله دارای مراتبی است و هرکس به میزان قابلیت خود به مرتبه‌ای از مراتب آن نایل می‌شود که نهایت آن، مرحله اطمینان نفس است که مقام انبیا و اولیا است. قرآن کریم در این خصوص می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي * وَادْخِلِي جَنَّتِي﴾. ۳۴

«ای نفس مطمئن، به سوی پروردگار خود برگرد، در حالی که تو از او راضی و او از تو راضی است. پس در جمع بندگانم و در بهشتم داخل شو.»

از دیدگاه حضرت سید الشهداء علیه السلام رضایت الهی از بندگانش از باب لطف اوست نه عملکرد بندگان؛ زیرا انسان هر عمل نیکی انجام دهد، به کمک خدا است. در واقع خداست که بنده‌اش را موفق به انجام کارهای نیکی می‌کند. پس کار نیک نیز توسط خدا انجام می‌شود ولی ما آن را به خودمان نسبت می‌دهیم، پس ما نمی‌توانیم موجبات رضایت الهی را فراهم کنیم.

مطلب دیگر این‌که، رضایت الهی اصلاً سبب بردار نیست، چه رسد به این‌که ما سبب این رضایت باشیم؛ زیرا خداوند خود سبب بلکه مسبب الأسباب است. همه چیز از او متأثر می‌شود و او از چیزی متأثر نمی‌گردد.

امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد که:

۲۷ «خدایا! رضای تو والاتر از آن است که چیزی از سوی تو علت و سبب آن گردد، چه رسد به این‌که من سبب آن باشم؛ زیرا رضایت پیرو نفعی است که به صاحب رضا می‌رسد و تو غنی‌تر از آنی که خودت از خودت نفع ببری تا چه رسد که از من منتفع شوی.»

بدیهی است، وقتی رضای خدا بی‌علت باشد عطا و بخشش او نیز بی‌علت خواهد بود. همچنین قبول عبادات نیز بی‌علت است؛ زیرا عبادات ما نمی‌تواند علت قبولی در



بارگاه ربوبی باشد.

تا بدانی تو که این آن علت است
گر برین درگه نداری هیچ تو
نی همه زهد مسلم می‌خرند

کانچه آنجا می‌رود بی‌علت است
هیچ نیست افکنده کمتر پیچ تو
هیچ بر درگاه او هم می‌خرند^{۳۵}

خدایی که بی‌علت آفریده است، بی‌علت روزی می‌دهد و بی‌علت نیز می‌آمرزد.

بود خوش دیوانه‌ای در زیر دل
علت است و من چو هستم دولتی
از ره بی‌علتیم آورده‌اند
هر که در بی‌علتی حق فتاد

گفت هر چیزی که در وی ماند خلق
می‌رسم از عالم بی‌علتی
در جنون دولتیم آورده‌اند
در خوشی جاودان مطلق فتاد^{۳۶}

چون به علت نیست نیکویی ز تو

بد نبیند هیچ بدگویی ز تو^{۳۷}

کار من بی‌علت است و مستقیم
عادت خود را بگردانم به وقت

نیست تقدیرم به علت ای سقیم
این غبار از پیش بنشانم به وقت

مثنوی مولوی

رضای محض در تسلیم محض است. تسلیم محض یعنی خشنودی از هر آنچه
اتفاق می‌افتد؛ به طوری که آدمی در هر حال شاگرد خداوند سبحان باشد. آنچه را که
وقتش نرسیده است طالب نشود و آنچه را که وقتش رسیده است کاذب نگردد. از
خداوند تقدیم و تأخیر چیزی را نخواهد، بلکه جان و دل را به خواسته‌های الهی بدهد.
بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارد:

«...حَتَّى لَا أَحِبَّ تَعْجِيلَ مَا أَخَّرْتُ وَلَا تَأْخِيرَ مَا عَجَّلْتُ...»

«تا این که دوست نداشته باشم که چیز پسین را به پیش و چیز پیشین را به پس
بیندازی.»

انسان باید بدانچه مقسوم است، راضی و ملزم باشد و طالب کمتر یا بیشتر از آنچه که
هست نباشد.



از دیدگاه عارف، گله از تقسیم نوعی کفر است؛ زیرا نوعی اعتراض به عدالت یا به حکمت قسام علام است.

چونکه قسام اوست کفر آمد گله
راضیم من قسمت قسام را
مرغ و ماهی قسمت خود می خورند
باش راضی گر تویی دل زنده‌ای

صبر بایده، صبر مفتاح الصلوه
کو خداوند است خاص و عام را
مور و مار از نعمت او می چرند
کو رساند روزی هر بنده‌ای^{۳۸}

۸ و ۹ - شاکر و مشکور - حامد و محمود

بنده را سزد که شاکر باشد و خدای را سزد که مشکور گردد؛ زیرا بنده منعم است و خدایش مُنعم. هر نعمتی را شکری است و هر شکری خود نعمتی دیگر است. پس در هر نعمتی دو شکر نهفته است.

چون نعمت‌های الهی بی پایان است، بنابراین، شکر این نعمت‌ها نیز بی پایان‌تر از خودشان است. از این رو هیچ کس را قدرت به جا آوردن شکر نعمت‌های الهی نبوده و نخواهد بود و جناب سعدی چه نیکو گفته است که:

بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که به جای آورد^{۳۹}

یکی از علل ناتوانی و عجز انسان از شکر نعمت‌ها، این است که خود وی محصول و معلول نعمت الهی است؛ زیرا هستی انسان در اثر نعمت خداوند صاحب منت است. چنین نیست که انسان باشد، سپس به نعمتی برسد و بخواهد شکر آن را به جا آورد. بلکه بودنش نعمتی است و توسط نعمت الهی از عدم به عرصه وجود آمده است. بدین جهت امام حسین علیه السلام عرضه می دارد:

«مرا به واسطه نعمت به وجود آوردی، قبل از آن که وجود داشته باشم.»

بنابراین، نعمت ابتدایی، همان ابتدای خلقت آدمی است. نعمت‌های بعدی بعد از هستی یافتن انسان، هر لحظه به او روی آور می شوند. هر یک از لوازم زندگی نعمتی





است در حق انسان زنده و به تعداد هر کدام شکری لازم است و به تعداد هر شکری که توفیق انجامش را یافت نیز شکری دیگر واجب است. بدین جهت همه انسان‌ها عاجزند از این که شاکری کامل برای خداوند سبحان باشند.

از این روی، امام حسین علیه السلام عرضه می‌دارند:

«خدایا! کدامیک از نعمت‌های تو را بشمارم و شکر کدام یک از عطایای تو را به‌جا آورم؟! در حالی که خارج از شمارش شمارشگران و علم حساب‌برسان است.»

نه تنها نعمت‌های الهی غیر قابل شمارش بوده و در نتیجه غیر قابل شکرگزاری است، بلکه از نظر امام حسین علیه السلام اگر آدمی طی اعصار متمادی، همه لحظات عمرش را به شکرگزاری سپری کند نمی‌تواند حتی شکر یک نعمت از نعم بی‌نهایت الهی را به جای آورد، مگر به لطف الهی که خود این لطف لازمه‌اش شکری دیگر است.

بنابراین، همه از ادای شکر عاجزند، لیکن اعتراف به این عجز خود شکری عظیم است.

شکر نعمت چون کنی، چون شکر تو نعمت تازه بود ز احسان او
عجز تو از شکر شکر آمد تمام فهم کن درباب قد تمّ الکلام^{۴۰}

امام صادق علیه السلام گفت: خداوند به موسی علیه السلام فرمود: ای موسی مرا آن چنانکه سزاوار من است شکر گزار. موسی عرض کرد: پرودگارا! چگونه تو را چنانکه سزاوار است شکر گزارم، در صورتی که هر شکر من نعمتی است که تو به من عطا فرموده‌ای. خطاب آمد: ای موسی اکنون که دانستی که شکرگزاریت از من است، مرا شکر کردی.^{۴۱}

انواع شکر

شکر یا زبانی است یا غیر زبانی. شکر زبانی همان سپاسگزاری به زبان است؛ مانند گفتن جمله: «شکراً لله»، شکر غیر زبانی گاه به اعضا و جوارح است و گاهی به قلب.

شکر به قلب؛ یعنی توجه قلبی به نعمت‌های الهی و تشکر قلبی از صاحب این همه

نعمت. فهم این که هر شکری را شکری واجب است، کار قلب است. همچنین ادراک عجز از انجام سپاس های لایق خداوندی نیز عمل قلبی است.

شکر به اعضا و جوارح، عبارت است از به کارگیری هر یک از این اعضا در راهی که خداوند سبحان معین فرموده است. شکر دست، دستگیری از دیگران است. شکر ثروت انفاق در راه خیر است.

و جوب شکر یک امر عقلانی و خردمندانه است. آن که نعمتی ببیند به حکم عقل باید شکر آن را به جای آورد.

شکر مُنعم واجب آمد در خرد	و ر نه بگشاید در خشم ابد
هین کرم بینید و این خود کس کند	کز چنین نعمت به شکری بس کند
سر ببخشد شکر خواهد سجده ای	یا ببخشد شکر خواهد قعده ای...
شکر نعمت، نعمت افزون کند	صد هزاران گل ز خاری سرزند ^{۴۲}

همچنین در انواع شکر گفته اند:

شکر عوام بر طعام و لباس بود و شکر خواص بر آنچه بر دل ایشان درآید از معانی.^{۴۳}

خاصیت شکر و اهمیت آن

در اهمیت و ارزش شکر همین بس که خداوند سبحان خود را بدان متّصف کرده و خویش را «شکور» نامیده است. شکور یعنی بسیار شکرگزار. برای انسان این افتخاری بس عظیم است که مشکور او (خدا) خود شکور است، که: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ».^{۴۴}

البته شکرگزاری خداوند با شکرگزاری انسان فرق دارد. شکرگزار او پاداش دادن به شکر انسان و به عبارت دیگر پذیرفتن سپاس بندگان شاکر است.

یکی از خواص شکر زیادت یافتن نعمت است. علی علیه السلام فرمود:

«فِي الشُّكْرِ تَكُونُ الزِّيَادَةُ»؛ «زیادی نعمت در شکرگزاری است».^{۴۵}

خاصیت دیگر آن، نقصان نعمت است، در صورتی که شکر بهجا آورده شود؛ یعنی به عکس صورت اول.



«مَنْ لَمْ يَشْكُرْ عُوقِبَ بِزَوَالِهَا».^{۴۶}

«هر که ناسپاسی کند به زوال آن نعمت عقاب می‌شود.»

این دو کلام از حضرت امیر المؤمنین، ترجمه این آیه شریف است که:

«لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ».^{۴۷}

«اگر سپاسگزاری کنید بر نعمت‌هایتان، می‌افزایم و اگر ناسپاسی کنید، یقیناً به

عذابی شدید گرفتار خواهید شد.»

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از گفّت بیرون کند



بسیاری از اقوام گذشته به خاطر کفران نعمت به زوال نعمت که خود عذابی الیم است گرفتار شدند.

قوم سبا یکی از آن اقوام است. آنان به جای اینکه قدران نعمتهای الهی گردند و از هر نعمتی فراخور شأن آن بهره‌برداری کنند، به دام اصراف و تبذیر و غفلت و گرفتار گشته و پند پیامبران را نادیده گرفتند، بدین جهت هرچه داشتند از آنان گرفتند.

چون ز حد بردند نا شکری چنان	غیر ما حق کارگر شد در زمان
سبیزده پیغمبر آنجا آمدند	گمراهان را ره نمودندی به پند
که هلا نعمت فزون شد شکر کو	مرک شکر ار بخشید حرّگوا
قوم گفته شکر ما را برد غول	ما شدیم از شکر و از نعمت ملول ^{۴۸}
این بود خوی لثیمان دنی	بد کند با تو چو نیکو می‌کنی
کافران کارند در نعمت جفا	باز در دوزخ نداشان ربّنا ^{۴۹}
آن سبا ز اهل سبا بودند خام	کارشان کفران نعمت به اکرام

یکی دیگر از خواص شکر، دوام نعمت است. شکر نعمت موجب ادامه یافتن آن نعمت و نعمت‌های دیگر الهی در حق بنده شاکرش می‌گردد. که علی علیه السلام فرمود:

«فِي شُكْرِ النَّعْمِ دَوَامُهَا.»

همچنین فرمود: «اِسْتَدِمِ الشُّكْرَ تَدُمَّ عَلَيْكَ النَّعْمَةُ».^{۵۰}

(مدام شکر کن تا نعمت بر تو مدام گردد).

پانوشت ها:

۱. مثنوی، دفتر اول، ص ۱۴، تصحیح رضانی.
۲. همان، ص ۱۵
۳. کلیات فیض کاشانی، ص ۲
۴. مثنوی، دفتر دوم، ص ۸۴
۵. الرحمن: ۳۷
۶. مثنوی، دفتر اول، ص ۶۱
۷. فاطر: ۱۵
۸. مثنوی معنوی.
۹. نظامی، لیلی و مجنون، ص ۴۲۹، انتشارات امیر کبیر.
۱۰. نظامی، مثنوی، مخزن الأسرار، مقدمه کتاب، ص ۱۳
۱۱. آل عمران: ۷
۱۲. گلشن راز، شیخ محمود شبستری، بیت ۹۰۱
۱۳. طلاق: ۳
۱۴. دیوان اشعار، ص ۳۱۶
۱۵. همان، ص ۳۱۲
۱۶. همان، ص ۳۶۶
۱۷. همان، ص ۳۹۶
۱۸. همان، ص ۳۹۶
۱۹. بقره: ۲۹
۲۰. الکافی، ج ۲، ص ۳۰۷
۲۱. همان، ص ۳۹۷
۲۲. مثنوی، دفتر دوم، ص ۹۵، تصحیح رضانی.
۲۳. کلیات اشعار اقبال لاهوری، ص ۱۰۸
۲۴. آل عمران: ۱۳۹
۲۵. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۱۱
۲۶. همزه: ۳
۲۷. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۰۶
۲۸. کلیات اقبال لاهوری، ص ۱۴۶



۲۹. کلیات شمس تبریزی، ص ۹۷۵، چاپ امیرکبیر.
۳۰. نور: ۳۸. ﴿... وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾.
۳۱. زمر: ۵۳. ﴿... لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...﴾.
۳۲. مثنوی، دفتر ۵، ص ۲۶۷، تصحیح نیکلسون.
۳۳. مثنوی، دفتر ۵، صص ۲۶۱ و ۲۶۷، تصحیح نیکلسون.
۳۴. فجر: ۲۸
۳۵. منطق الطیر، ص ۱۲۰، تصحیح دکتر مشکور.
۳۶. مصیبت نامه، ص ۱۱۹، انتشارات زوار.
۳۷. مصیبت نامه، ص ۳۷۷، انتشارات زوار.
۳۸. مثنوی، دفتر ۵، صص ۳۱۸ و ۳۱۹
۳۹. گلستان، مقدمه کتاب.
۴۰. مثنوی، دفتر ۲، ص ۱۱۶
۴۱. اصول کافی، ج ۳، ص ۱۵۵
۴۲. مثنوی، دفتر ۳، ص ۱۷۹
۴۳. شرح التعرف، ج ۳، ص ۲۶۴
۴۴. شوری: ۲۳
۴۵. غرر و درر آمدی، ج ۴، ص ۴۰۲، چاپ دانشگاه.
۴۶. غرر و درر آمدی، ج ۵، ص ۲۲۸، چاپ دانشگاه.
۴۷. ابراهیم: ۷۰
۴۸. دفتر سوم، ص ۱۸۵ و ۱۸۴
۴۹. دفتر سوم، ص ۱۴۳
۵۰. غرر و درر آمدی، ج ۴، ص ۴۰۱، چاپ دانشگاه.

